

# ترک در دیوان حافظ

دکتر هاشم محمدی

از نویسندگان و نسخه‌برداران این دو نام را مترادف هم به کار گرفتند، بویژه نسخه‌برداران **شاهنامه** به جای تورف ترک و به جای توران، ترکان را به کار گرفتند. در حالی که در هر کجای **شاهنامه** به جای واژه‌ی ترک «تور»، و به جای واژه‌ی ترکان «توران» به کار گرفته شود در صلابت شعر تأثیر نمی‌کند.<sup>۷</sup>

فرپاشی دولت ساسانیان و اسلام‌آوردن ایلات و قبایل ترک مانند غزوقیچاق، باعث شد که آن‌ها بیش‌تر و بیش‌تر در فرارود نفوذ کردند و سرانجام موفق شدند که از سده‌ی چهار هجری حکومت‌هایی در آن نواحی پدید آورند و بدین‌سان رفته‌رفته در آن نواحی زبان ترکی رواج یافت از این‌رو چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان ترک بوده‌اند. نزدیکی نام «تور» و «تورک» باعث شد که تا این پندار به میان نوشته‌های پاره‌یی از مورخان اسلامی نیز راه یابد، اما مسعودی که در دوره‌ی برپایی نخستین حکومت‌های ترک در فرارود می‌زیسته، می‌نویسد: مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مولفان کتب تاریخ و غیرتاریخ کرده و او را ترک پنداشته‌اند، از همین‌جا آمده است.

به‌ر حال از قرن چهارم هجری به بعد ترک علاوه بر مفهوم اصلی خود به معنی زیبارو نیز اطلاق می‌شد. چون غلامان و کنیزان ترک‌نژاد زیبا بودند و به معنی معشوق زیبارو به کار رفته است.

در **دیوان حافظ** اولین باری که با واژه‌ی ترک روبه‌رو می‌شویم، غزل معروف با همین نام و مطلع است:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
و در بیت سوم همین غزل از تاراج و یغماگری ترکان سخن به میان آمده است.

ترک شیرازی می‌تواند ناظر به نژاد هم باشد، یعنی ترک زیباروی مقیم شیراز یا متوطن در آن‌جا چنان‌که سودی گوید: بنا به قول بعضی از شیرازی‌ها از سپاهیان هلاکو عده‌ی زیادی در شیراز توطن جستند و در آن‌جا تولید نسل نموده‌اند. پس به اولاد آن‌ها ترک شیراز گفتن صحیح است و در این صورت مراد از ترک شیرازی تشبیه و استعاره نیست و بلکه مراد ترکانی است که در شیراز اقامت گزیده‌اند.

حافظ شیفته‌ی زیبارویان ترک شیرازی است که هنرشان دلبری و فریبندگی و چالاک‌ی و بی‌باکی است و با عناوین: ترک پرچهره، ترک دل‌سیه، ترک عاشق‌کش، ترک شهرآشوب، ترک تنگ‌چشم و... دلبری و چابکی آنان را بیان کرده است.

در جایی دیگر غزل پنجم عنوان پارسی‌گوی (ترکان پارسی‌گوی) آمده که اگر چه در بعضی از نسخه‌ها هم‌چون: قزوینی، خانلری، شرح سودی... خوبان پارسی‌گوی بیان شده اما استاد خرمشاهی در حافظ‌نامه آورده‌اند که خوبان فارسی و ایرانی خواه‌ناخواه پارسی‌گوی هستند و این فی‌نفسه فضیلتی برای آنان نیست، بلکه نوعی حشو است.

□ در وجه تسمیه‌ی ترک و ترکان نظریات متفاوتی ارائه داده‌اند که هم جنبه‌های زبانی و هم معانی آن را بیان می‌کند.

علامه دهخدا در **لغت‌نامه** نوشته: «گویند از اولاد یافت بن نوح‌اند و نام طایفه‌یی است در ترکستان که تاتار، مغول و سایر اتراک از آن طایفه‌اند و زبان ایشان معین‌اند. دکتر جواد هیئت واژه‌ی ترک را از مصدر (توره‌مک = تولید مثل) می‌داند و به معنای خلق شده، نیرو و قوت است. این اسم نام دولت و حکومتی است که در قرن ۶ میلادی به حکومت «گوگ ترک» اطلاق می‌شده است.<sup>۱</sup>

در دایرةالمعارف فارسی آمده که اصطلاح ترک فقط جنبه‌ی زبانی دارد و از هر گونه معنی نژادی عاری است. به اقوام مختلف ترک زبان اطلاق می‌شود.<sup>۲</sup>

محمود کاشغری در **دیوان اللغات ترک** (۴۶۸ق) ترک را نام پسر نوح پیامبر می‌داند و آورده که آن اسمی است که خداوند فرزندان ترک بن نوح را بدان نامیده است.<sup>۳</sup>

دکتر حسین محمدزاده صدیق هم در کتاب **سیری در اشعار مکتب مولویه**، واژه‌ی ترک را از مصدر «توره‌تمک» turatamak به معنای خلق کردن و مخلوق و شجاع و پایا و نامیرا می‌داند، چنان‌که کلمه‌ی توران نیز به همین معناست و سپس اضافه می‌کند که واژه‌ی ترک turk نام یکی از عشیره‌های اوغوزان کهن بود که نخستین بار از سوی «تویکوها» به کار رفت.<sup>۴</sup>

اما آن‌چه معنی واژه‌ی ترک را در ادبیات فارسی و آثار غنایی و بزمی به ذهن می‌آورد، این است که کلمه‌ی ترک به معنی سرحال و پرجست و خیز است و به همین خاطر در ادبیات غنایی ایران واژه‌ی ترک را در مفاهیم پرجنب و جوش، فعال، زیرک، تیزهوش و زیبا می‌بینیم و این متناسب با نظریه‌یی است که مرحوم دکتر محمدتقی زهتابی، دانشمند مشهور آذربایجانی در کتاب **تاریخ باستان ترکان ایران** درباره‌ی کلمه‌ی ترک ذکر کرده‌اند: توروک turuk و تیریک tirik و امروزه با تلفظ دیری dirik به معنی زنده، سرحال، شاداب، پویا و پرجست و خیز است که از لغات معمول در زبان سومریان بوده است.<sup>۵</sup>

تاریخ پیدایش کلمه‌ی ترک به درستی مشخص نیست و احتمالاً ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد را پژوهشگران قبول دارند که هزار سال قبل از میلاد در بین ایلات ترک معمول بوده است. خانم آدیله آدین Adile Adin دانشمند مورخ ترک هم واژه‌ی ترک را از کلمه‌ی تورماق (دورماق) به معنی مقاومت کردن و ایستادن می‌داند<sup>۶</sup> که به نظر می‌رسد این معنی به دوره‌های اخیر و حملات ترکان وابسته باشد.

پس از شکل‌گیری ایران‌زمین در دوران باستان ایرانیان دیگر تیره‌های آریایی («تورانی‌ها، سمرتها و...» را ایرانیان بیگانه یا خارجی می‌نامیدند. ایرانیان و تورانیان هر دو از یک دودمان‌اند، در حالی‌که ترکان فرایند آمیزش تورانیان و اقوام اورال، آلتایی می‌باشند. تورانیان و ترکان از یک نژاد و ریشه نیستند و بعدها پس از آن‌که اقوام ترک به درون ایرانشهر نفوذ کردند، پاره‌یی

لطف معنی در این است که سخن از زیبارویانی باشد که علاوه بر هنر زیبایی از هنر پارسی‌گویی نیز برخوردار باشند و ترک فارسی‌گوی همان ترک شیرازی‌ست، ترکان پارسی‌گو در ضبط شادروان غنی هم آمده است. جاحظ می‌گوید: خود لحن هم بر نمک معشوق می‌افزاید. لحن یعنی کسی عربی [یا هر زبانی] را غلط حرف بزند.<sup>۸</sup>

علاوه بر ترک شیرازی حافظ از ترک یا ترکان سمرقندی هم در اشعار خود یاد کرده است که در نگاه اول مراد زیبارویان ترک‌نژاد مقیم سمرقند است، ولی بنا به نظر پژوهشگران معنای دیگری در شعر حافظ هم دارد که مربوط به امیر تیمور گورگانی است. دارالسلطنه‌ی تیمور را سمرقند ذکر کرده‌اند که استاد خرمشاهی آن را بعید و ناصواب می‌داند و غزلی هم که با مطلع:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی

دل ز تنهایی به‌جان آمد خدا را هم‌دمی  
را غزلی به اصطلاح حالی و پُر از عاطفه و احساس و کمابیش اندوهناک می‌دانند که در سراسر آن حافظ از محنت زندگی و زمانه سخن گفته است و بعید و غیرممکن است که حافظ با این ملال عرفانی - فلسفی که در غزل موج می‌زند، ناگهان خاطر خود را به تیمور لنگ دهد و گوید:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی  
تیموری که در سال ۷۸۹ق (سه سال قبل از درگذشت حافظ) در عهد شاه یحیی به فارس و شیراز لشکر کشید و قدرت‌نمایی‌ها کرد و ضرب شست و چنگ و دندان نشان داد، هرچند در موارد متعدد دیگر حافظ به

تیمور اشاره کرده و به بدی از او یاد کرده است.<sup>۹</sup>

مگر این که این غزل سروده‌ی حافظ قبل از حمله‌ی تیمور به فارس بوده باشد و غزل‌هایی را که در آن به بدی از او یاد شده است مربوط به پس از حمله‌ی اول تیمور به فارس و انصراف از آن‌جا و بازگشتن شاه‌منصور سروده باشد. ضمناً نظریه‌ی دولت‌شاه سمرقندی را هم در تذکرةالشعرا (مکتوب به سال ۸۹۲ق) که قدیم‌ترین تذکره در شرح حال حافظ است، نباید از نظر دور داشت که حکایتی را درباره‌ی سمرقند و بخارا آورده و مشهور است که امیر تیمورگورگانی فارس را مسخر ساخت و در سنه‌ی ۷۹۵ق، شاه‌منصور را به‌قتل رسانید. خواجه حافظ در حیات بود؛ تیمور کس فرستاد و او را طلب کرد. وقتی حاضر شد به او گفت: من به ضرب شمشیر آبدار اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم و هزاران جای و ولایت را ویران کردم تا سمرقند و بخارا را که وطن مألوف و تختگاه من است آبادان

سازم، تو به یک خال هندوی ترک شیرازی آن را می‌فروشی... خواجه حافظ زمین خدمت را بوسه داد و گفت: ای سلطان عالم از آن نوع بخشندگی است که بدین روز افتاده‌ام.<sup>۱۰</sup>

کاربردی هنری ایهام که از ویژگی‌های جذاب در کلام و مضمون اشعار حافظ است باعث شده که واژه‌ی ترک و ترکان به هر دو معنی زیبارو و بی‌باک و چالاک و این‌که نام اقوام و طوایف مخصوص بوده است به‌کار رفته باشد. هم لطف و زیبایی و دل‌انگیزی زیبارویان ترک مدنظر است و هم اطلاق آن به ساکنان سرزمین‌های خاص و دوره‌های گوناگون تاریخی و جغرافیایی و این ظرافت و دقت و باریک‌اندیشی در مضمون و محتواس است که کم‌تر شاعری توانسته است حافظ‌گونه، واژه برگزیند و مضمون‌سازی کند و این را فقط اهل معرفت و بصیرت و بینش درک می‌کنند و لاغیر.

هلاک حسن خداداد او شوم که سراپا

چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد

## منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ آذربایجان، دکتر جواد هیئت، ج اول، ص ۱۶. ۲- دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۶۲۹، ذیل لغت ترک. ۳- دیوان اللغات اترک، محمود کاشغری، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی، ص ۴۴۷. ۴- سیری در اشعار مکتب مولویه، دکتر حسین محمدرزاده صدیق، ص ۹. ۵ و ۶- همان مأخذ، ص ۱۲۹ و ص ۷۱۷. ۷- تور و ترک، توران و ترکان، دکتر هوشنگ طالع، ماهنامه‌ی آنهاید، شماره‌ی ۳، آبان و آذرماه ۸۳، صص ۳۸-۳۹. ۸- حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، ۲ جلد، ص ۱۳۵. ۹- همان، ج دوم، ص ۱۲۰۳. ۱۰- تذکره‌ی دولت‌شاه سمرقندی، تصحیح ادوارد برون، لیدن، بریل، ص ۳۰۷.

## تضمین غزلی از حافظ

حسن مروّجی

از بی‌دلان چو نامی در انجمن برآید	نام من است آن‌جا کز هر دهن برآید
چون من به سخت‌کوشی کی در ز من برآید	دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید	
بنهاده‌ام به فکرش چشم امید بر در	تا چون درآید از در گیرم چو جانش در بر
از عشق او به جانم عمری‌ست بوده آذر	بگشای ترتبم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از کفن برآید	
ما را نصیب نبود از تو به هیچ عنوان	هر دم کشی تو از ما چونان نسیم دامان
از دیده‌ها نهانی تا کی چو راز پنهان	بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران
بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید	
گوשמ شنید از خلق یک عمر داستانش	کو قسم چشم تا من خود بنگرم عیانش
شد عمر و من نگشتم یک بار هم‌زبانش	جان بر لب است و حسرت در دل که از زبانش
نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید	
او را خیر نباشد ز اندوه بی‌کرانم	زان‌رو که می‌نیارم بر لب غم نهانم
ترسم نبینم او را آید به‌سر زمانم	از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم
خود کام تنگدستان کی زان دهن برآید	
در آتش جدایی یک عمر بُد گدازان	نامد ز جمع عشاق در خیل بی‌نیازان
چون بود در ره عشق عمری ز پیشتان	گویند ذکر خیرش در خیل عشق‌بازان
هرجا که نام حافظ در انجمن برآید	